

است و شرح مهربانی‌اش از غیرمسلمان‌ها هم دل برده است. ما هم دل دل می‌کنیم خودمان را به سیل جمعیت بسپاریم و نزدیک‌تر برویم. آن قدر نزدیک که بین ما و مرقد مطهر جز شبکه‌های ضریح فاصله‌ای نباشد. ولی نمی‌شود. شلوغ است و توی شلوغی امکان ندارد جلو رفت و نفس زائر دیگری را تنگ‌تر نکرد. پس برای رعایت حق الناس، یک گوشه به تماشا و تمنا می‌ایستیم و دل‌مان را با زمزمه زیارت امین‌الله راهی طواف می‌کنیم.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحُجَّتَهُ عَلَيَّ
عِبَادِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا الْمُرْتَضَى

بعد از نماز شکر و نماز زیارت، وقت دعاست. وقت پیدا کردن یک گوشه خلوت، زانو زدن و زمزمه دعای فرج و غرق شدن در اقیانوس زیارت جامعه کبیره. وقت طلب خیر برای آنهایی که چهره‌شان یک لحظه از جلو چشم‌مان نمی‌رود. برای همه آنهایی که به گردن‌مان حق دارند. برای خانواده و دوست و آشنا و فامیل. برای زائر ناشناس کناری که شانه‌هایش آرام می‌لرزد. برای آنها که تا وقتی زنده بودند زیارت آقا آرزوی اول و آخرشان بود. برای آنها که دل خوشی ازشان نداریم اما دل‌مان نمی‌آید این‌جا برایشان دعا نکنیم.

باید برای خودمان هم دعا کنیم و عهدهای تازه ببندیم. عهدهایی جدی که تغییرمان بدهند. تغییری آن قدر عمیق که سال‌های بعد هر وقت خاطره این زیارت زنده می‌شود زمزمه کنیم:
همه چیز از این زیارت شروع شد

مرور قول‌هایی که داده‌ایم و محکم کردن عهدهایی که بسته‌ایم و مهر کردن‌شان به مهر حضرت از آداب هر بار و به خصوص آخرین باری است که به زیارت می‌رویم. هر چند در لحظه لحظه آخرین زیارت، اشک است که فرمان می‌دهد و کلمه‌ها تسلیم‌اند و جز تماشا از ما کاری بر نمی‌آید.

تماشای دوباره همه آنچه را که هر بار مشرف شده‌ایم در قاب چشم‌هایمان نشانده‌اند. تماشای کبوترهای شیدا که آسمان آبی حرم را چشم‌نوازتر می‌کنند. تماشای خادم‌های خوش‌بخت که فرش‌ها را پیش پای زائرهای تازه‌وارد پهن می‌کنند. چه خاطره‌انگیز است تماشای پدری که روبه‌روی ایوان طلا خم می‌شود و به پسر کوچکش آداب زیارت یاد می‌دهد. و چه صداهایی است که باید برای آخرین بار و خوب به خاطر بسپاریم. مثل صدای نجوای عصای زائر قدخمیده در گوش سنگ‌فرش‌های حرم. یا صدای شاد کودکی که هدیه خادم را می‌گیرد و مشتش را رو به مادرش باز می‌کند و می‌گوید: «امام رضا به من شکلات داد!» چه غم‌انگیز است صدای زائری که برای اندوهش تکیه‌گاهی جز دیوارهای حرم ندارد. از همه شنیدنی‌تر زمزمه‌های «سلام بر حسین» زائرهای سیراب اطراف سقاخانه است.

زیبایی‌های حرم تمامی ندارد و بخواهیم یا نخواهیم وقت دل‌کندن و رفتن رسیده و از ادب به دور است که در آخرین زیارت از حضرت خداحافظی نکنیم. هر چند شنیده باشیم که بعضی‌ها می‌گویند نباید از آقا خداحافظی کرد تا دوباره و زود بتوانیم برگردیم. پشت پا می‌زنیم به این خرافه‌ها و با این امید که باز، بازمی‌گردیم زیارت وداع را می‌خوانیم و به آقامی‌گوییم «به خدا می‌سپارمت و خواستار توجه و حمایت تو هستم و بر تو سلام می‌خوانم، به خدا و به پیامبر و به آنچه تو آوردی و بر آن دلالت نمودی ایمان آوردیم، پس ما را با گواهان بنویس.»

به کوشش مؤسسه آفرینش‌های هنری آستان قدس رضوی



نویسنده: پارسا فر

زیارت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فرقی ندارد عطر شالیزارهای شمال را با خودمان سوغات آورده‌ایم یا از پایتخت و شهرهای مرکزی راهی شده‌ایم. تفاوتی نمی‌کند خُلق شرق کشور در جان‌مان نشست‌ه یا از مردمان حَظّه غرب باشکوهیم. اگر لهجه‌مان مثل دریای جنوب مَواج و گیراست هم، باز فرقی نمی‌کند چون از هر نقطه دیگری از ایران یا حتی دنیا، دل‌مان هوایی زیارت شده باشد و پیمان را به مشهد کشانده باشد، همه‌مان را این‌جا با یک نام می‌شناسند، به زیباترین نام دنیا، به نام «زائر آقا».

و خوش به حال ما زائرها که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به ما این چنین مژده داد که «هیچ مؤمنی نیست که پاره تن من را در خراسان زیارت کند مگر آن‌که خداوند، بهشت را بر او واجب می‌کند و بدنش را بر آتش دوزخ حرام می‌سازد.» و چه کسی است که نداند زیارتی با چنین پاداشی حتماً مراحل و آدابی دارد. آدابی که نه تنها سخت نیست که چنان جان‌مان را جلا می‌دهد که قدم‌گاه حضرت یار می‌شود.

مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ، وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنكُمْ
وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ

خالص‌کردن نیت و تطهیر دل مثل چمدان‌بستن برای سفر است. چمدانی که فقط برای ضروریات جا دارد و نمی‌شود با هر سرگرمی و بیهوده‌ای پُرش کرد. ساده نیست. بارها مُردد و ناشیانه پر و خالی‌اش می‌کنیم تا بالاخره از چیزهای اضافی دل بکنیم و فقط اصل‌کاری‌ها را برداریم. برای دل و نیت هم همین است. هر چند خالی‌کردن دل و نیت از مشغولیات بیهوده آسان نیست، آن هم برای سفری که باید مبدأ و مسیر و مقصدش زیارت باشد. قدم بعدی طلب حلالیت است. حلالیت از دلی که رنجانده‌ایم، از چشمی که به گریه واداشته‌ایم یا جانی که به اندوه نشانده‌ایم. اگر دین و قرض مادی هم داریم بهترین وقت تسویه یا روشن‌کردن تکلیفش قبل از زیارت است. زیارتی که با خوشحال‌کردن دیگران شروع می‌شود حتماً هم، به خیر می‌گذرد و هم خوش‌تر. حالا که گرد و غبار از نیت و دل‌مان پاک کرده‌ایم خوب است تکانی هم به جسم‌مان بدهیم و به توصیه بزرگان اگر می‌توانیم قبل از زیارت روزه بگیریم.



سَبْکِ بَارِي



چه با هواپیما آمده باشیم، چه قطار ما را به مقصد رسانده باشد و چه با اتوبوس یا وسیله شخصی جاده‌ها را پشت سر گذاشته باشیم، وقتی می‌رسیم خسته‌ایم. هر چند هوای قدسی مشهد که به مشام‌مان می‌رسد جان می‌گیریم و لحظه‌شماری می‌کنیم برای پا گذاشتن توی خیابان‌های منتهی به حرم و دیدن گنبد و گلدسته‌هایی که همیشه یادآور استجابت‌اند؛ ولی چه بهتر که خودمان را شاداب و معطر به حرم برسانیم. طوری‌که وقتی جلو آینه خودمان را تماشا می‌کنیم در چشم‌هایمان، جای خواب، شوق موج‌بزند. پس بهترین لباس‌مان را آماده می‌کنیم و هم‌صدا با نجوای قطره‌های آب، دعای توصیه‌شده هنگام غسل را زمزمه می‌کنیم: «بارالها مرا پاک کن و دلم را طاهر گردان و سینه‌ام را بگشا و بر زبانم مدح و ستایش بر تو را جاری گردان؛ زیرا که نیرویی نباشد جز به وجود تو. پروردگارا آن را وسیله پاکی و درمانم قرار ده...»

فَمَا أَحَلَّى أَسْمَاءَكُمْ، وَأَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ، وَأَعْظَمَ شَأْنَكُمْ
وَأَجَلَ خَطْرَكُمْ، وَأَوْفَى عَهْدَكُمْ، وَأَصْدَقَ وَعْدَكُمْ

توصیه دیگر این است که پای پیاده به پابوسی برویم. به هر اندازه که می‌توانیم. حتی شده یک خیابان، یا یک کوچه را به شوق دیدار یار قدم بزنیم، بی‌آن‌که قشنگی‌های مسیر نگاه‌مان را از گنبد و گلدسته‌ها بدزدد یا با دیدن پارچه‌های رنگارنگ و ریسه تسبیح‌ها و ردیف انگشترهای عقیق و فیروزه یا سست کنیم جلو ویتترین مغازه‌های نزدیک حرم و سرگرم انتخاب سوغاتی و یادگاری بشویم و از یادمان برود که در انتهای همین بازار، یار منتظر است.

یار منتظر است و وقت برای خرید هدیه و از این بازار به آن بازار رفتن زیاد است و طعم بستنی سنتی مشهد بعد از زیارت دلچسب‌تر است و گرفتن عکس‌های حرم و بارگاهی در عکاس‌خانه‌های نزدیک حرم را می‌شود به وقت دیگری موکول کرد و بهتر است عطش لب را و زبان را تا وقتی به حرم و پای سقاخانه‌ها می‌رسیم با ذکر برطرف کنیم و گفته‌اند که مراقب چشم‌هایمان هم باشیم که گناه‌های مسیر، روی نگاه‌مان پرده نیندازد و زبان‌مان را به غیبت و شوخی و حرف‌های بیهوده آلوده نکنیم و حواس‌مان باشد گوش‌مان قرار است جواب سلام‌هایی را که امانت آورده‌ایم از آقا بشنود.



فَقَطِّ او



چه قرار باشد از باب‌الرضاعیه‌السلام وارد حرم بشویم، چه باب‌الجوادعلیه‌السلام، دروازه ورود ما به قطعه‌ای از بهشت باشد و چه از ورودی‌های شیخ طوسی یا شیخ طبرسی و شهیدنواب صفوی و مسیره‌های ورودی دیگر گذرمان به حرم بیفتد، باید اول اذن دخول بخوانیم و اجازه بگیریم که این خانه هم صاحب دارد. صاحبی که حی است و می‌بیند و سلام‌هایمان را می‌شنود و پاسخ‌مان را می‌دهد. پس مشتاقانه زمزمه می‌کنیم: «...آیا وارد شوم ای رسول خدا؟ آیا وارد شوم ای حجّت خدا؟ آیا وارد شوم ای فرشتگان مقرب خداوند که در این زیارتگاه اقامت دارید؟ ای مولای من! اجازه بده وارد شوم...»

وارد می‌شویم. البته اگر دل‌مان بلرزد و اشک‌مان بجوشد. چرا که خودشان گفته‌اند کلید این خانه اشک است و وقتی کلید را توی دست‌مان می‌گذارند یعنی ما را به مهمانی پذیرفته‌اند و حق داریم جلوتر برویم. و اگر اشک نیامد باز هم بمانیم و با استغفار و اظهار دلتنگی دلبری کنیم و اگر باز هم راه اشک باز نشد اهل‌بیت‌علیهم‌السلام را واسطه کنیم و پای صلحا و شهدا و اولیاء خدا را به معرکه باز کنیم. راه باز می‌شود و ثغزی که راه گلویمان را گرفته کنار می‌رود و اشک خودش را به شاه‌راه چشم‌هایمان می‌رساند.



طَمَأْنِينِه

سال‌ها و ماه‌ها و روزها قبل از رسیدن پیمان به مشهد، و قبل از تنفس هوای حرم، بارها و بارها با رؤیای زیارت، توی صف‌های خیالی بازرسی بی‌قراری کرده‌ایم و سرک کشیده‌ایم تا ببینیم کی نوبت‌مان می‌شود. بارها پرده‌های اشک و ایستگاه‌های بازرسی را پس زده‌ایم و دویده‌ایم سمت روضه مطهر و بارها خودمان را در حلقه شلوغ دور ضریح تصور کرده‌ایم و سعی کرده‌ایم هر طور شده دست‌مان را به شبکه‌های ضریح برسانیم. حالا نه خواب است و نه خیال و پرده‌ها کنار می‌رود و چشم‌های ما می‌ماند و آن شکوه بی‌پایان، نگاه ما می‌ماند و گنبد فیروزه‌ای مسجد گوهرشاد که قلب را متمایل به سجده می‌کند. سجده برای خدایی که محبتش را در حق‌مان تمام کرده و ما را شایسته دیدار امام‌مان کرده. نگاه ما می‌ماند و گنبد مطلاکه نشان راه است و می‌گوید: «بیا! از این طرف بیا!»

و مجنون مگر می‌تواند بود؟ مگر می‌تواند قدم از قدم بردارد؟ مگر می‌تواند روی بال فرشته‌ها تندتند برود؟ نمی‌تواند. رسم مجنون طمأنینه و افتان و خیزان رفتن است. مجنون نمی‌تواند بدود و دری را که به خانه یار باز می‌شود نبوسد. نمی‌تواند بدود و دست نکشد روی دیوارهای سنگی و کاشی‌های لاجوردی که امانت‌دار اشک‌ها و نجوایهای



مجنون‌های دیگرند. مجنون نمی‌تواند بدود. مجنون آهسته می‌رود. قدم به قدم و در هر قدم و همه‌جا دنبال نشانه‌ای از محبوب می‌گردد. همین است که گاهی نگاهش را روی آینه‌کاری‌های حرم تکثیر می‌کند و گاهی رد نور چلچراغ‌ها را دنبال می‌کند و گاهی بین نقش فرش‌ها و رنگ سقفاها سرگردان می‌شود. مجنون آهسته می‌رود و گوش تیز می‌کند شاید بتواند در صدای پای هر زائری، در بال‌زدن کبوترها یا در کوبش طبل نقاره‌زن‌ها نجوای یار را بشنود.

وَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ، وَرَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ، وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ

گفته‌اند در حریم حرم ذکر بگوئیم و آهسته جلو برویم آن‌قدر آهسته که نه خیال خودمان را مشوّش کنیم نه فکر بقیه زائرها را. چرا که لحظه دیدار نزدیک است و مگر در محضر یار می‌شود موقر نبود و زبان به غیر از تکبیر و توحید و حمد و استغفار باز کرد و مگر می‌شود در اقیانوس صلوات‌های بقیه زائرها غرق نشد و مگر می‌شود در برابر نگاه آقا آرام و سربه‌زیر نبود و مگر می‌شود وقتی چشم‌مان به ضریح عزیز می‌افتد کلماتی غیر از این زمزمه کنیم: «... سلام بر تو ای ولی خدا، سلام بر تو ای حجّت خدا، سلام بر تو ای نور خدا در تاریکی‌های زمین، سلام بر تو ای ستون دین، سلام بر تو ای وارث آدم برگزیده خدا، سلام بر تو ای وارث نوح پیامبر خدا، سلام بر تو ای وارث ابراهیم دوست خدا، سلام بر تو ای وارث اسماعیل قربانی خدا، سلام بر تو ای وارث موسی هم‌سخن خدا، سلام بر تو ای وارث عیسی روح خدا، سلام بر تو ای وارث محمد فرستاده خدا، سلام بر تو ای وارث امیر مؤمنان، علی، ولی خدا و جانشین فرستاده پروردگار جهانیان، سلام بر تو ای وارث فاطمه زهرا، سلام بر تو ای وارث حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت...» از بهشت چیزی کم ندارد تنفس هوای معطر حرم و ایستاده‌زیارت‌نامه‌خواندن در محضر امامی که عالم آل محمد (ص)



دَرْكِ حُضُورِ